

قدرت و عدالت در سیاست علوی

فائز دین‌پرستی صالح

مقدمه

سیاست از دلمشغولیهای دیرین آدمی بوده است. بنابر اطلاعات کنونی ما، پیشینه مطالعات و اندیشه‌های سیاسی، به یونان باستان می‌رسد. چنین می‌نماید که سیاست، بستگی تام و تمامی با زندگی بشر دارد. اگر هم در مقاطعی سیاست قدم در وادی دانش نهاده یا حضور مطالعات علمی در حوزه سیاست کم‌رنگ بوده است، هیچگاه از نقش علمای سیاست کاسته نشده است. حیات انسان از زمانی که بتوان نام تمدن را بر آن نهاد، آمیخته با سیاست بوده است. اساساً، سیاست (politics) و تمدن (Civilization)، به وجود یکدیگر معنا می‌یابند.

عمدتاً، سیاست را با عنایت به دو عامل: قدرت (power) و دولت (state)، تعریف کرده‌اند. در واقع، سیاست چیزی جز اعمال قدرت و مناسبات معطوف به قدرت، در محدوده خاص دولت - با لحاظ تغییرات و گسترشها در معنای دولت که طیفی از «City - state» (شهر - کشورها) تا «Nation - state» (دولت - کشورها) را در بر می‌گیرد - نیست. بنابراین، مشاهده می‌شود که برخی به طور مجرد، به عنصر قدرت نگریسته‌اند. به طور مثال، مک‌آیور سیاست را اعمال قدرت «Exercise of power»، و قدرت را ظرفیت و توانایی حصول نتایج دلخواه دانسته است.^۱ همچنین، موریس دورژه در کتاب اصول علم سیاست، سیاست را مساوی قدرت و دانش سیاست را علم بررسی قدرت می‌داند.^۲

به هر حال، آنچه مسلم است تفکیک عامل قدرت از سیاست، چیزی شبیه همسان شیر بی‌یال و دم و اشکم خواهد بود. اگر

چه تحدید تمام‌عیار سیاست به قدرت نیز محل تأمل بسیار است.

اگر علم‌سیاست به بررسی تحلیلی و توصیفی قدرت می‌پردازد، فلسفه‌سیاسی «political philosophy» قدرت را از نگاه تجربیدی می‌کاود. در این حوزه، ۲ نگرش قابل تفکیک است.

اول: رهیافت ایران باستان

در این رهیافت، مسئله اساسی سیاست، قدرت است. مصلحت دولت، بالاتر از هر مصلحتی است و به هر قیمتی، باید قدرت دولت حفظ شود. حتی اگر مصلحت دولت با مصلحتهای دیگر، از جمله مصلحتهای اخلاقی و دین در تعارض قرار گیرد، اشکالی ندارد؛ زیرا مهمترین مصلحت، مصلحت سیاسی و دولت است.

در این دیدگاه، مهمترین وظیفه حاکم، حفظ و تحکیم پایه‌های قدرت خود است. در این نگرش، اگر از عدالت بحث می‌شود یا سخن از اخلاق پیش می‌آید، نه به آن دلیل است که اینها خود هدفند و موضوعیت دارند، بلکه مقولاتی چون دین و اخلاق ابزاری در خدمت حاکم به شمار می‌آیند که باید از این وسایل برای استواری پایه‌های حکومتش بهره بگیرد.^۳

دغدغه بنیادین این نگرش، پایایی حکومت است؛ چرا که این رهیافت قدرت را نه به یک روش - هر چند با اهمیت زیاد - بلکه اساساً قدرت را دارای موضوعیت و اصالت می‌داند.

این تصور از آن رو به ایران باستان منسوب می‌شود، که نمونه‌های آغازین آن عمدتاً در ایران باستان بوده است. کتابهای: سیاستنامه خواجه نظام الملک، التاج فی اخلاق الملوک و قابوسنامه کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر، همگی ذیل این برداشت جای می‌گیرند.

این رهیافت، باصفاًتی همچون: رئالیستی نیز شناخته می‌شود.

دوم: رهیافت یونان باستان

در این رهیافت، سیاست نه به عنوان هدف، بلکه ابزار و روش شمرده می‌شود. قدرت، ابزاری مؤثر است که از آن در راه نیل به اهدافی متعالی و والا، استفاده می‌شود، سیاستمدار خوب، کسی نیست که صرفاً در پی حفظ قدرت باشد، بلکه او باید جامعه را براساس آرمانها پیش ببرد. از این رو، در این نگرش سیاست ناگزیر از اخلاق نیست.^۱ سیاست، دغدغه حقیقت و عدالت را در سر دارد، نه لزوماً حفظ قدرت را. در این دیدگاه، قدرت ثانیاً و بالعرض اهمیت دارد، برخلاف دیدگاه نخست که اهمیت قدرت اولاً و بالذات است.

نمونه‌های چنین نگرش ایده‌آلیستی نخست، در یونان باستان نمایان می‌شود که نمونه بارز آن، افکار و اندیشه‌های افلاطون است. در واقع، افکار افلاطون اوج دیدگاههای ایده‌آلیستی و اتوپایی است که نظرات او را بکلی مجرد از واقعیت می‌یابیم. آنچه این نوشتار عهده‌دار تأمل در آن است، بررسی و تبیین دیدگاه امیرالمؤمنان امام علی (ع) در باب قدرت، با مطالعه در گفتار و کردار ایشان است. برهه زمانی که برای این پژوهش برگزیده شده، دوران حکومت کوتاه مدت آن امام همام است این تحقیق را از دو منظر می‌توان با اهمیت دانست:

۱- علی (ع) انسانی بزرگوار است، که در طول تاریخ توجه و اقبال تمام آدمیان را به خود جلب کرده است. هر انسان آزاده با هر مکتب و نگرشی، زبان به تحسین او گشوده است؛ غیر از شیعه که خود را بدو متسبب می‌کنند، و نیز غیر از اهل سنت که به هر روی همکیش اویند. افرادی همچون: جرج جرداق، جبران خلیل جبران و سلیمان کتانی مسیحی، و میخائیل نعیمه و شبلی شمیله ماتریالیست، سخن از علی گفته‌اند.

علی (ع) در زندگی ۶۳ ساله‌اش، نزدیک ۵ سال حکومت کرد. طبعاً، مطالعه این بخش از زندگی مردی همچون علی (ع) خالی از لطف نخواهد بود.

۲- از دیدگاه شیعیان، گفتار و رفتار امام معصوم همچون نبی (ص) بنا به نص صریح قرآن^۲ الگوست. لذا، شناخت سیره حکومتی امام علی (ع) و در ذیل آن مسئله بنیادین «قدرت»، اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند.

عدالت اساس برنامه حکومتی امام علی (ع)

پس از قتل عثمان، مردم با شور و اشتیاق قدم در راه بیعت با علی (ع) می‌نهند. امام (ع) بشدت از پذیرش خلافت ابا دارند. امام (ع) خود صحنه بیعت مردم را این گونه به تصویر می‌کشند: «و دستم را گشودید، بازش داشتیم. و آن را کشیدید، نگاهش داشتیم. پس بر من هجوم آوردید، همچون شتران تشنه که روز آب خوردن، به آبگیرهای خود در آیند.»^۳

امام (ع) در پاسخ خیل عظیمی که در پی خلافت اویند، چنین می‌گویند:

«مرا بگذارید و دیگر را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست، و گونه‌گون رنگهاست. دلها برابر آن برجای نمی‌ماند و خردها برپای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است، و راه راست ناشناسا شده. و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده ملامت سرزنش کننده، گوش نمی‌دارم.»^۴

برنامه حکومت علی (ع) بر مبنای عدالت استوار است، و هیچ مصلحت و شبه مصلحتی مانع از اجرای عدالت نخواهد بود؛ چنانکه می‌فرمایند:

«به خدا اگر ببینم که (بیت‌المال) به مهر زنان یا بهای کنیزان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم؛ که در عدالت گشایش است. و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر خواهد یافت.»^۵

۱- عدالت علوی در حوزه اقتصاد

علی (ع) چنانکه وعده کرده بودند، به محض تصدی خلافت، عدالت را سرلوحه کار خویش قرار دادند.

در عهد عثمان، ثروت اندوزی عملاً وجهه ارزشی به خود گرفته بود. بسیاری از بزرگان عالم اسلام، در تکاثر ثروت، گوی سبقت را از دیگری می‌ربودند. زیربن عوام در این عهد، کاخهایی در بصره، کوفه و اسکندریه بنا کرد. او به هنگام مرگ، ۵۰ هزار دینار طلا، هزار اسب، هزار بنده و کنیز به ارث گذاشت. طلحه بن عبدالله، کاخ مشهور خود را در کوفه برپا ساخت. درآمد روزانه او از عراق، هزار دینار بود. عبدالرحمن بن عوف کاخی وسیع ساخت، در طویل آن صد اسب و ۱۰ هزار گوسفند بود.^۶

در مقابل چنین وضعیتی، علی (ع) بر آن بودند تا بیت‌المال را به تساوی بین مسلمانان تقسیم کنند. امام (ع) ملاکهایی همچون: سابقه صحبت، حضور در جنگ، قریشی و غیرقریشی، و عرب و عجم بودن را ملغی ساختند. ایشان فرمان دادند تا به هر

مسلمان، ۳ دینار از بیت‌المال بدهند. آری! نتیجه مشخص است؛ طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص، از قبول ۳ دینار سرباز می‌زنند.^{۱۰}

به تعبیر عبدالفتاح عبدالمقصود، عدالت علوی، جانشین امتیازات عمری می‌شود.^{۱۱}

اقدامات علی رضی الله عنه دنیاپرستان را هراسان می‌سازد. عمرو بن عباس در نامه‌ای به معاویه

می‌نگارد: «هر آنچه در توان‌داری به کارگیر، پیش از آنکه زاده ابوطالب تو را از دارایی‌هایت که اندوخته‌ای، چونان پوست از عصاره برکند.»^{۱۲}

علی رضی الله عنه خود در تبیین علت سخت‌گیری‌اش در بیت‌المال، این‌گونه می‌فرماید:

«به خدا عقیل را دیدم پریش و سخت درویش. از من خواست تا منی از گندم شما را به او دهم، و کودکانش را دیدم از درویشی موی ژولیده، رنگشان تیره گردیده گویی بر چهره‌شان نیل کشیده؛ و پی در پی مرا دیدار کرد و گفته خود را تکرار. گوش به گفته‌اش نهادم، پنداشت دین خود را بدو دادم، و در پی او او فتادم، و راه خود را به یک سو نهادم. پس آهنی برای او گداختم و به تنش نزدیک ساختم، چنان فریاد برآورد که بیمار از درد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد. او را گفتم نوحه‌گران بر تو بگریند، از آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتشی می‌کشانی، که خدای جبارش به خشم گداخته؟ تو بنالی از آزار و من نالم از سوزش خشم کردگار؟ و شگفت‌تر از آن، اینکه شب هنگام کسی ما را دیدار کرد، و ظرفی سرپوشیده آورد. درونش حلوایی با روغن و قند آغشته، چنانش ناخوش داشتم که گویی آب دهان مار بدان آمیخته‌اند یا زهر مار بر آن ریخته. گفتم صله است یا زکات، یا برای رضای خداست که گرفتن صدقه بر ما نارواست؟ گفت نه این است و نه آن است بلکه ارمغان است. گفتم: مادر بر تو بگردید! آمده‌ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا خرد آشفته‌ای یا دیوگرفته، یا

علی‌الله بر آن بودند تا بیت‌المال را به تساویری بین مسلمانان تقسیم کنند. امام رضی الله عنه ملاک‌هایی همچون: سابقه صحبت، حضور در جنگ، قریشی و غیرقریشی، و عرب و عجم بودن را ملکی ساختند. ایشان فرمان دادند تا به هر مسلمان، ۳ دینار از بیت‌المال بدهند. آری! نتیجه مشخص است؛ طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص، از قبول ۳ دینار سرباز می‌زنند. به تعبیر عبدالفتاح عبدالمقصود، عدالت علوی، جانشین امتیازات عمری می‌شود.

بیهوده سخن میرانی؟ به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بریایم، چنین نخواهم کرد. و دنیای شما نزد من خوارتر است از برگ‌گی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه خود می‌نماید. علی را چه کار به نعمتی که نباید و لذتی که برسرآید؟^{۱۳}

۲- عدالت علوی در حوزه

سیاست

پس از استقرار بیعت، طلحه و زبیر نزد علی رضی الله عنه می‌آیند و سر‌ضمیر می‌کشایند که بیعت آن‌دو نه بر مبنای پیروی و اطاعت، بلکه بر بنیاد سهم‌خواهی از حکومت استوار بوده است.^{۱۴} گویا، هنوز برنامه‌های حکومت علوی را شعار می‌انگارند، که طمع در امور عمومی بسته‌اند. زبیر دل در گروه امارت کوفه دارد، و طلحه نیز حکومت بصره را خواستار می‌شود.^{۱۵} امام علی رضی الله عنه، دست رد بر سینه‌شان می‌زند.

پس از بیعت، علی رضی الله عنه در اندیشه کارگزارانی شایسته برای دولت عدالت است. امام رضی الله عنه، نمی‌تواند ادامه حکومت افرادی همچون معاویه بن ابی‌سفیان والی شام، ولید بن عقبه بن ابی معیط حاکم شراپخوار سابق کوفه، عبدالله بن عامر حاکم بصره و عبدالله بن ابی‌سرح کارگزار مصر را اجازه دهد. مغیره بن شعبه به حضور علی رضی الله عنه می‌رسد، و به او می‌گوید: عمال حکومتی عثمان را برجای بگذار. آنگاه که بیعت کردند و مردم تحت حکومتشان را به اطاعت تو در آوردند، آن‌گونه که می‌پسندی عمل کن. اما، علی رضی الله عنه را نمی‌سزد که حتی لحظه‌ای ستم پیشگان را تأیید کند؛ چنانکه در قرآن آمده است: من گمراهان را کمک کار خویش نمی‌گیرم. از این رو، امام رضی الله عنه این‌گونه پاسخ مغیره را می‌دهد. «به خدا در کار دین تساهل نمی‌کنم، و در کار خویش زبونی روا نمی‌دارم»^{۱۶}

نکته آن است که حتی ابن عباس، مصلحت‌انگاریهای مغیره را تأیید می‌کند.^{۱۷}

علی علیه السلام سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، قیس بن سعد، عمده بن شهاب، عبدالله بن عباس و بعدها محمد بن ابی بکر و مالک اشتر را به کارگزاری حکومت می گمارند. ترجیح بند کلام امام در فرمانهایی که بدیشان انگاشته، چیزی جز توصیه به عدالت نیست.

امام علیه السلام در فرمان انتصاب محمد بن ابی بکر به ولایت مصر، چنین می نگارند^{۱۸}: با آنان فروتن باش و نرمخو، و هموار و گشاده رو. و به یک چشم بنگر به همگان، خواه به گوشه چشم نگری و خواه خیره شوی به آنان، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوانان نبینند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند.

در عهدنامه مالک اشتر که سراسر درس مدیریت و عدالت است، امام علیه السلام چنین می نویسد^{۱۹}: و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداریم، که نه از حق بگذرد، و نه فرو ماند، و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر.

علی و مخالفان حکومتی

مارقان، از مهمترین مخالفان سیاسی علی علیه السلام بودند که دو ویژگی، آنان را از دیگران متمایز کرده بود:

۱. خوارج. مخالفان داخلی بودند، و حضور ایشان در کوفه محسوس بود.

۲. دیدگاه خوارج دیدگاهی عامه پسند بود؛ به طوری که عوام براحتمی آن را می پذیرفتند.

برخورد امام علی علیه السلام در مقابل ایشان، بسیار عبرت آموز و در خور تأمل است. امام علیه السلام خطاب به خوارج می فرمودند^{۲۰}: شما را نزد ما سه حق است: نخست، اقامه نماز در این مسجد، دوم، سهم شما از بیت المال، مادام که مقابل دشمن در صف عموم مسلمانان باشید، و سوم، حق حیات شما تا آنگاه که حیات دیگران را متعرض نشوید.

با آنکه خوارج از هیچ کوششی در مخدوش کردن چهره درخشان علی علیه السلام و سست کردن پایه های حکومت او دریغ نمی کردند، اما علی علیه السلام ایشان را از حضور در اجتماعات عمومی مانع نمی شدند، آنان را از حقوق شهروندی و برخوردار از بیت المال محروم نمی کردند، و حق مخالفت سیاسی آنان - البته با حکومت حق - را مانع حق خداداد حیات نمی دانستند. صحنه های از موضع خوارج در مقابل علی علیه السلام خود گویای واقعیات است.

خوارج، علی را کافر می پنداشتند و علی رغم حضور در مسجد، در نماز به او اقتدا نمی کردند. روزی ابن کوا، از سران خوارج،

هنگامی که علی علیه السلام پیشاپیش مردم به نماز ایستاده بودند، به عنوان کنایه آیه ای از قرآن را تلاوت کرد که مضمون آن چنین بود: «اگر شرک ورزی تمام اعمال نیکت را نادیده می انگاریم»، و بدین ترتیب به حضرت به کنایه گفت که آلوده شرک شده است.^{۲۱}

امام با شنیدن صدای قرآن، به حکم «چون قرآن تلاوت شود سکوت پیشه سازید و گوش فرادهید»^{۲۲}، سکوت کردند. ابن کوا آیه را تکرار کرد، و باز علی علیه السلام سکوت پیشه کردند. آنگاه که ابن کوا به قصد برهم زدن نماز آیه را چندبار تکرار کرد، علی علیه السلام این آیه را خواندند: پس صبر پیشه نمایید و بدانید که وعده الهی حق است^{۲۳}. آنگاه، امام علیه السلام به نماز ادامه داد.^{۲۴}

امام در کلامی دیگر خطاب با یارانش، شیوه برخورد با خوارج را این گونه بیان می کنند: «هرگاه که زبان از کلام بازداشتند، سکوت پیشه می کنیم. اگر سخن گفتن آغازیدند، به محاجه روی می آوریم. و اگر دست به شورش یازیدند، ناگزیر قتال می کنیم.

تحمل مخالف و تضمین حقوق او، از این افزونتر؟ به قول استاد مطهری: «امیرالمؤمنین با خوارج، در متها درجه آزادی و دموکراسی رفتار می کرد. او خلیفه است، و آنها رعیتش. هر گونه اعمال سیاسی، برایش مقدور بود. اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد. به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی علیه السلام عجیب نیست. اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد.»^{۲۵} در این باره شواهد متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

- طه حسین در این باره می گوید: «علی حق آزادی را برای مردم، به فراخترین معنای این کلمه می شناختند، و آنان را بر آنچه نمی پسندیدند مجبور نمی کردند. بلکه، هرگاه نافرمانی خدا می کردند یا در مقابل فرمانش می ایستادند یا در زمین تباهی می کردند، برایشان سخت می گرفت.»^{۲۶}

- علی علیه السلام مردم را به مشارکت فعال دعوت می کردند، نه مشارکت انفعالی و تبعی. آنگاه که علی علیه السلام عازم نبرد صفین بودند، پس از اینکه بین مردم سخنرانی کردند و آنان را به جهاد ترغیب نمودند، گروهی به سرکردگی عبدالله بن مسعود به امام علیه السلام گفتند که ما با شما سوی جهاد می آییم اما جداگانه اردو می زنیم. آنگاه، در کار شما و اهل شام می نگریم، پس، هر یک ببینیم که در پی حرام الهی یا تجاوزیسه است با او بیکار

می‌کنیم. علی علیه السلام در پاسخ فرمودند^{۲۸}: آری، امام علیه السلام در شرایط حساس جنگی نه تنها چنین رفتاری را تأیید می‌کنند بلکه مخالفان چنین شیوه‌ای را خیانتکار و جبار می‌نامند.

– در بازگشت از صفین، گذر علی علیه السلام از محله فائشیان بود. در مسیر گذر، حرب بن شرحبیل شبامی امام علیه السلام را پیاده همراهی می‌کرد و امام سواره بود. علی علیه السلام به او فرمودند: «بازگرد که پیاده رفتن چون تویی همراه مثل من، موجب فتنه زمامدار و ذلت مؤمن است.»^{۲۹}

– روزی علی علیه السلام در صفین، سرآن داشتند که برگی دیگر از دفتر عدالت بکشاید علی علیه السلام در این خطبه، سخن از حقوق متقابل مردم و حکومت می‌راندند و آن را بزرگترین حق‌هایی دانستند که خدایش واجب کرده است.^{۳۰}

– علی علیه السلام حقوق مردم و عدالت گسترتری را نه آنگاه که مترصد قدرت است، بلکه زمانی فریاد می‌کنند که در رأس حکومت قرار دارند. ناگاه، مردی از یاران که شیفته مرام علی علیه السلام است، زبان به تحسین امام علیه السلام می‌گشاید و در فرمانبرداری اش پای می‌فشارد. علی علیه السلام در واکنش، تابلویی زیبا و دلربا به تصویر می‌کشد که تا همیشه تاریخ، دیدگاه حق طلب مفتون آن است:

«و در دیده مردم پارسا، زشت‌ترین خوی والیان این است که خواهند مردم آنان را دوستدار و بزرگ منش شمارند، و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند. و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم، و خواهان ستایش شوم. سپاس خدا را که بر چنین صفت نزام و اگر ستایش دوست بودم، آن را وامی‌نهادم، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری که تنهاست او سزاوار بدان، و بسا مردم که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوشش آرند. لیکن مرا به نیکی مستیید تا از عهده حقوقی که مانده است برآیم و واجبه‌ها که برگردنم باقی است ادا نمایم.»

و آنگاه کلام علی علیه السلام اوج می‌گیرد، می‌گوید: «پس با من چنانکه با سرکشان گویند، سخن مگویند. و چونان که بنا تیزخویان کنند، از من کناره مجویند. و بسا ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید. و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق یا رای زدن در عدالت بازمایستید که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار

خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا در کار نفس کفایت کند که از من برآن توانا تر است.»^{۳۱}

۱- عدالت در روابط خارجی

در غوغای صفین، اتباع معاویه شریعه فرات را به عنوان یک موضوع استراتژیک، تصرف کردند و یاران علی علیه السلام را از آب باز داشتند. علی علیه السلام آنگاه که روشهای مسالمت جویانه، راه به جایی نبرد، اهل عراق را بر رهاسازی شریعه تشجیع کردند سرانجام، شریعه از تصرف دژخیمان معاویه آزاد شد. عراقیان در پی مقابله به مثل بودند، اما علی علیه السلام ایشان را از معامله متقابل با شامیان نهی کردند.^{۳۲}

علی علیه السلام برآن بودند که حتی در جنگ نیز حقوق اولیه آدمیان حفظ شود. امام علیه السلام کار شامیان را تعدی و ستم دانستند. از این رو، ایشان یاوران خود را از آن منع می‌کردند.

رفتار امام علیه السلام چیزی نبود، جز تفسیر عملی آیه قرآن که می‌فرماید: چنان نباشد که زشتی عمل دیگران شما را به خروج از عدالت تهییج کند.^{۳۳}

اندکی از ماجرای حکمیت نگذشته بود، که سران خوارج روی سوی علی علیه السلام آوردند و با گفتن شعار: «لا حکم الا لله»، از علی علیه السلام خواستند از حکمیت توبه کند. آنگاه – پس از عقد معاهده آتش بس با معاویه – امام علیه السلام دوباره آهنگ جنگ کند. علی علیه السلام در پاسخ می‌گویند: «میان خودمان و آنها مکتوبی نوشته‌ایم و شرطها نهاده‌ایم و پیمان و قرار کرده‌ایم.»^{۳۴} و بدین ترتیب، امام علیه السلام از پیمان شکنی ابا می‌کنند. مصالح سیاسی موجب آن نمی‌شود که اصل وفای به عهد – حتی در مقابل دشمنان – زیر پا گذاشته شود.

علی علیه السلام اصالتاً علاقه‌ای به جنگ و خونریزی نداشتند، مگر آنگاه که ناگزیر می‌شدند امام علیه السلام به سپاهیان پیش از صفین، چنین فرمان دادند:

«با آنان مجنگید، مگر به جنگ دست یازند. ... اگر به خواست خدا شکست خوردند و گریختند، آن را که پشت کرده، مکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند آسیب مرسانید، و زخم خورده را از پا در میارید. زنان را با زدن بر میانگیزانید هر چند آبروی شما را بریزند یا امیران را دشنام گویند.»^{۳۵}

ب – امام علی علیه السلام و فلسفه قدرت

حال با توجه به جایگاه رفیعی که عدالت در فلسفه سیاسی امام علی علیه السلام دارد، می‌توان نحوه اعمال قدرت را از سوی ایشان بهتر درک و فهم کرد.



رفتارهای حکومتی امام علی (ع)، بسیار قابل تأمل و درخور اندیشه است. براساسی، چرا علی (ع) این گونه عمل می کردند؟ آیا همین گونه برخوردها نبود، که پایه‌های حکومتش را سست کرد؟ اگر امام (ع) در همان آغاز معاویه را ابقا می کردند و اگر طلحه و زبیر را حکومت می دادند، تاریخ به گونه‌ای اساساً متفاوت نبود؟ چرا علی (ع) به گونه‌ای رفتار می کردند که در حق او گفتند: علی به خاطر زیادی عدلش کشته شد^{۳۶}»

بی شک، کردار علی (ع) و در واقع عدالت او، قاتل شخص و دولت علی (ع) بود. آیا علی (ع) چنین وضعیتی را پیش بینی نمی کردند؟ بهتر آن است که پاسخ و چرایی مطالبی از این دست را، در کلام خود علی (ع) بجوییم.

امام علی (ع) حکومت و قدرت را امانت می داند، نه مایه تمتع^{۳۷} طبعاً، ایشان آداب امانت را در باب قدرت جاری می داند. امام (ع) در خطبه شمشقیه، فلسفه حکومت را چنین بیان می کند: ^{۳۸} «به خدایی که دانه را بشکافید و جان را آفرید، اگر بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برتسابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار (خلافت) را از

دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می داشتم و می دیدید که دنیای شما را چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم. علی (ع) حکومت را نه برای حکومت و قدرت را نه به برای قدرت، بلکه برای عدالت می خواهد. در اندیشه امام (ع) دنیا ارزشی ندارد، جز آنکه که مزرعه آخرت است. حکومت نیز که فی حد ذاته امری دنیوی است، فاقد ارزش است مگر آنکه در خدمت اهداف عالی حیات معقول انسانی باشد.

از این رو امام (ع) با اشاره به لنگه کفشی بی بها می گوید: ^{۳۹} «به خدا، این را از حکومت شما دوست تر می دارم، مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.

واقعیت این است که اگر ماکیاوولی در قرن پانزدهم نظریه «سیاست مبتنی بر قدرت» را ارائه می کند،^{۴۰} یا اگر نیچه در قرن نوزدهم شالوده فلسفی آن را می ریزد و پنداشتن راستی «Truth» را به عنوان یک معیار ثابت در جهان فاقد معنا و حتی نشانه ضعف عاجزانه می داند، و اگر نیچه بر این باور است که راستی هر آن چیزی است که به اراده معطوف به قدرت یاری بدهد،^{۴۱} معاویه در قرن ششم عملاً چنین دیدگاههایی را به خدمت می گیرد. معاویه در جنگ صفین، نماز جمعه را چهارشنبه اقامه می کند.^{۴۲} وی سپاهبانی برای جنگ تربیت می کند، که قادر به تمییز شتر نر از شتر ماده نیستند.^{۴۳} سعید بن مره نزد معاویه می رود. معاویه از او می پرسد: تو سعید هستی؟ سعید می گوید: نه من ابن مره‌ام. سعید، امیرالمؤمنین است.^{۴۴} علامه سید مرتضی عسگری می گوید: «معاویه مسلمانان را چنان تربیت کرده بود، که دین اسلام را اطاعت از خلیفه می دانستند.»

اما در همان دوران، علی (ع) مردم را تشویق به انتقاد می کند؛ چرا که اگر بنیاد سلطنت معاویه بر ستم استوار است، علی را با ستم میانه‌ای نیست. امام (ره) در این باره می فرماید: ^{۴۵} «مرا فرمان می دهید تا پیروزی را بجویم، به ستم کردن درباره آن که والی اویم؟ به خدا نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای می روم.» از موارد دیگر می توان به نکات زیر اشاره داشت.

علی (ع) در مقام مقایسه دو گونه سیاست: علوی و اموی می فرماید: ^{۴۶} «به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی نمود، زیرکتر از من کسی نبود. اما هر پیمان شکنی، به گناه برانگیزاند. و هر چه به گناه

اندکی از ماجرای حکمیت گذشته

بود، که سران خوارج روی سوی علی (ع) آوردند و با گفتن شعار: «لا حکم الا لله»، از علی خواستند از حکمیت توبه کند. آنگاه - پس از عقد معاهده آتش بس با معاویه - امام (ع) دوباره آهنگ جنگ کند. علی (ع) در پاسخ می گویند: «میان خودمان و آنها مکتوبی نوشته‌ایم و شرطها نسیاده‌ایم و پیمان و قرار کرده‌ایم.»^۱ و بدین ترتیب، امام (ع) از پیمان شکنی ابا می کلند. مصالح سیاسی موجب آن نمی شود که اصل وفای به عهد - حتی در مقابل دشمنان - زیر پا گذاشته شود.



برانگیزاند، دل را تاریک گردانند. روز رستاخیز، پیمان‌شکن را درفشی است افزاشته و او بدان درفش شناخته.

در شورای شش‌نفره خلافت پس از عمر، عبدالرحمن بن عوف به علی علیه السلام رو می‌کند و می‌گوید: با توییت می‌کنم به شرط عمل به کتاب خدا، سنت رسول صلی الله علیه و آله و سیره شیخین (ابوبکر و عمر). اما، علی علیه السلام از پذیرش سومی سرباز می‌زند. آنگاه، عبدالرحمن بن عوف شروط را بر عثمان عرضه می‌کند، که او آنها را قبول می‌کند.^{۱۸} آیا امام علی علیه السلام نمی‌توانست. با دروغی مصلحت‌آمیز، حکومت حق را بر پا سازد؟ علی علیه السلام بر آن بودند که اساساً نمی‌توان به حقیقت، جز به طریق حق نائل شد، و نمی‌توان کاخ عدالت را بر بنیاد سست ظلم بر پا کرد.

نتیجه‌گیری

مولانا جلال‌الدین در یکی از بهترین داستانهای مثنوی - خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنان علی علیه السلام - در بیانی موجز، زیبا و فاخر، جایگاه و فلسفه قدرت را از نگاه مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام به خوبی تبیین کرده است. عنصر عدالت در

این فلسفه، به صورت بارزی مشهود است که مؤید مدعای ما در این راستا نوشتار می‌باشد:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم
بنده حقم، نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا
عقل من بر دین من باشد گوا
رخت خود را من زره برداشتم
غیر حق را من عدم انگاشتم
که نیم، کوهم زحلم و صبر و داد
کوه را کی در ریاید تند باد؟
کوهم و هستی من بنیاد اوست
ورشوم چون کاه بادم یاد اوست
جز به یاد او نجنبند میل من
نیست جز عشق احد سر خیل من^{۱۹}
و در شاه بیت همین داستان می‌گوید:
از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان مطهر از دغل^{۲۰}

^۱ احمد بخشایشی اردستانی، اصول علم سیاست، چاپ اول (تهران: انتشارات آوای نور ۱۳۷۶)، ص ۱۵

^۲ نووره، موریس، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، چاپ دوم (تهران: نشر دانگستر، ۱۳۷۹)، ص ۵۱

^۳ حسین بشریه، مبانی علم سیاست (جزوه درسی) (تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۷)، ص ۲۵

^۴ همان، صص ۳۰-۲۵

^۵ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»

^۶ نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ پانزدهم (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، خطبه ۲۲۹، ص ۳۱۲

^۷ همان، خطبه ۹۲، ص ۸۵

^۸ همان، خطبه ۱۵، ص ۱۶

^۹ ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ (بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۸۴م)، ص ۲۴۲

^{۱۰} محمد باقر بهبودی، سیره علوی (بی‌جا، ۱۳۶۸)، صص ۷۷-۷۸

^{۱۱} عبدالفتاح، عبدالمقصود، امام علی بن ابیطالب علیه السلام (روزگار عثمان)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، شرکت سهامی انتشار (بی‌جا،

بی‌تا)، ص ۲۴۲

^{۱۲} ابن ابی‌الحدید، شرح النهج البلاغه، ج ۱، الطبعة الثانية، بیروت: (دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۵م)، ص ۲۷۰

^{۱۳} نهج البلاغه، خطبه ۲۴، ص ۲۵۹

^{۱۴} ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبة الدینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا، ص ۵۱

^{۱۵} ابوالفدا الحافظ، ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۷، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ص ۲۳۹

^{۱۶} محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۶، چاپ دوم (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۳۴۳

^{۱۷} البدایة و النهایة، ص ۲۳۹

^{۱۸} فاخض لهم جناحك و ان لهم جانبك و ابسط لهم وجهك و اس بينهم فی اللحظة و النظرة حتی لا یطمع العطاء فی حیفك لهم و لا ییأس الضعفاء من عدالتك

^{۱۹} ولیکن احب الامور اليك اوسطها في الحق، واعمها في العدل و اجمعها لرضى الرعية»

^{۲۰} «ان لكم عندنا ثلاثة لانتمكم صلوة في هذا المسجد ولانتمكم نصيبكم من هذا الفىء ما كانت ايديكم مع ايدينا ولا تقاتلكم حتى تقاتلوننا»

^{۲۱} «ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحطن عملك ولتكونن من الخاسرين» (زمر، ۶۵)

^{۲۲} «فاذا قرىء القرآن فاستمعوا له وانصتوا» (اعراف، ۲۰۴)

^{۲۳} «فاصبر ان وعد الله حق ولا يستخفك الذين لا يوقنون» (روم، ۶۰)

^{۲۴} «ان سكتوا عممناهم وان تكلموا حججناهم وان خرجوا علينا قاتلناهم» شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۱

^{۲۵} خطرناكترين دشمن انقلاب، ص ۱۱۱

^{۲۶} مرتضى مطهرى، مجموعه آثار، ج ۱۶، چاپ دوم بيجا (انتشارات صدرا، ۱۳۷۸)، ص ۳۱۱

^{۲۷} طه حسين، على الفيلسوف و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، بيجا (كتاب فروشى على اكبر علمى، ۱۳۳۲)، ص ۱۹۸

^{۲۸} مرحباً و اهلاً هذا هو الفقه فى الدين والعلم بالسنه من لمرض بها فهو خائن جبار

^{۲۹} عز الدين ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج ۳، بيروت: دارالصادر للطباعة و النشر و دارالبيروت للطباعة و النشر، ۱۹۶۵م، ص ۳۲۴

^{۳۰} نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۸

^{۳۱} نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، صص ۲۴۹-۲۵۰

^{۳۲} تاريخ طبرى، ج ۶، صص ۲۵۰۸-۲۵۱۳

^{۳۳} «ولا يجرمنك شنئان قوم على ألا تعدلوا» (مائده، ۸)

^{۳۴} تاريخ طبرى، ج ۶، ص ۲۵۹۳

^{۳۵} نهج البلاغه، نامه ۱۶، ص ۲۸۰

^{۳۶} «قتل على لشدة عدله»

^{۳۷} نهج البلاغه، نامه ۱۶، ص ۲۸۰

^{۳۸} «اما والذى فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور المحاضر و قيام الحجته بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كفة ظالم و لاسف مظلوم

لا تقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لالقيتم دنياكم هذه أزهد عندي من عطفة عزيز» همان، نامه ۵، ص ۲۷۴

^{۳۹} «والله لهى أحب الى من امرتكم الا أن أقيم حقاً و أدفع باطلاً» همان، خطبه ۳، ص ۱۱

^{۴۰} وت، كوتز، خداوندان اندیشه سياسى، ترجمه على رامين، ج ۲، چاپ چهارم (تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۶)، ص ۶۵۶

^{۴۱} لين و، ولكتستر خداوندان اندیشه سياسى، ترجمه على رامين، ج ۳، چاپ اول (تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۶)،

ص ۱۴۷۹

^{۴۲} مروج الذهب و معاون الجوهر، ج ۳، ص ۴۱

^{۴۳} مروج الذهب و معاون الجوهر، ج ۳، ص ۴۱

^{۴۴} مروج الذهب و معاون الجوهر، ج ۳، ص ۴۱

^{۴۵} «أتامرونى أن أطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه، والله ما أطور به ما سمر سمير و ما أم نجم فى السماء نجماً» نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶،

ص ۱۴

^{۴۶} «والله ما معاوية بأدهى منى ولكنه يندر و يفجر. ولولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس؛ ولكن كل غدره فجرة و كل فجرة كفره. ولك غادر لواء يعرف

به يوم القيامة» همان، خطبه ۲۰۰، ص ۲۳۶

^{۴۷} أحمد بن أبى يعقوب، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، ج ۲، چاپ دوم (بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۵۶)، ص ۵۳

^{۴۸} جلال الدين محمد مولوى، مثنوى معنوى، تصحيح توفيق هـ سبحانى، چاپ دوم دفتر اول (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۷۶)، ص ۱۸

^{۴۹} همان، ص ۱۸۲

